

انتظام در پراکندگی: بحثی در امنیت ملی ایران

محمد رضا تاجیک*

مقدمه

اجازه بدهید با چند تمهید نظری کوتاه وارد بحث شویم:

اول) تاریخ روایتی مستمر و بلاانقطاع از تولد و حیات بی ممانعت یک قدرت مطلقه نیست. هر قدرتی با مقاومت قرین است، به بیان دیگر، هر قدرتی اپوزسیون ساز(۱) است. وجود همین مقاومت است که از انسداد کامل قدرت جلوگیری می کند. مالا نمی توان به تامین و تحفظی مطلق و پایدار اندیشید. هر نوع امنیتی نسبی است. رویکردهای تمامیت نگر ارمغانی جز ناامنی و بحران به همراه نداشته اند. "امنیت مطلق" اسطوره ای است که جز در بستر گفتمانهای هیمنه و مرکزیت طلب، امکان نشت و حک نیافته است. افزون این که امنیت بیش از آن که

* دکتر محمد رضا تاجیک عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

مؤلف نخست سه مفروض اصلی خود را به شرح ذیل می آورد.

۱- با عنایت به روایت موجود از تحولات تاریخ بشری، معلوم می شود که امنیت نسبی است.

۲- ضریب تداوم و ثبات یک نظام مبتنی بر عوامل متعددی است. از آن جمله: انسجام بخشی، ایجاد یک ارتباط کارکردی مناسب بین مؤلفه ها، قابلیت تخصیص قدرتمندانه ارزشها، توانایی سمت دهی به تحولات و سرانجام افزایش آستانه تحمل نظام.

۳- امنیت ملی با عنایت به هر یک از اجزاء و ابعاد مذکور در بند دوم قابل تعریف تازه ای است. بنابراین اساس می توان گفتمان تک گفتاری پهلویسم را به نقد گذاشته و به گفتمان تازه انقلاب اسلامی وارد شد.

تلاش اصلی مؤلف در این مقاله آن است که مؤلفه های عمده گفتمان امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را به بحث و بررسی بگذارد، در این باره بررسی صبغه مدرن انقلاب اسلامی، خدامحوری، تئوری ام القری، جنگ و امنیت، توسعه و امنیت و... مهمترین سرفصلهای مهم این نوشتار را تشکیل می دهد. در پایان نیز مشکلات اساسی در به دست تعریف راهبردی شفاف از امنیت ملی در شرایط کنونی به بحث گذارده می شود.

واقعیتی بیرونی باشد، ماهیتی ذهنی و گفتمانی دارد. مفهوم "امنیت" صرفاً در یک رابطه همنشینی و یا جانشینی با مفاهیم دیگر همچون: "قدرت"، "منافع"، "اهداف"، "مصالح"، "تهدیدات" و... که همگی مفاهیمی مبهم، توسعه نیافته (۲) و سیالند، مصداق و یا مصداقهای خود را می‌یابد. به دیگر سخن، نمی‌توان "ما وضع له" واحد و شفاف و جوهری حقیقی و لایتغیر برای مفهوم امنیت فرض کرد. میان "موضوع له" واژه امنیت و "مستعمل فیه" آن، نه به نحو تضمن و نه به نحو التزام، هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. (۳)

دوم) چنانچه یک نظام را ترکیبی سازواره از "فرایندها"، "کارکردها" (۴)، "نقشها"، "ساختار"، "نرمها و قواعد"، "محیط"، و "بازیگران" (۵) تعریف کنیم، ضریب تداوم و ثبات آن به عواملی چند از جمله: توانایی آن نظام در حفظ و تثبیت مرکز ثقل و یا عامل انسجام، ثبات و مشروعیت بخش خود (از رهگذر تولید و بازتولید مستمر نرمهای هنجاری و ارزشی)، تعریف دقیق و عناصر (مؤلفه‌ها) سازنده خود را در یک رابطه سازواره، منطقی و کارکردی نسبت به هم، ایجاد قابلیت استفاده شونده و یا در دسترس بودن (قابلیت تخصیص قدرتمندانه ارزشها) (۶) در سطح جامعه و حراست مقتدرانه از آنها در مقابل حوادث و تهدیدات زمانه)، مهندسی دیواره‌ای اسفنجی (و نه شیشه‌ای) و تقویت ظرفیت هضم، سمت‌دهی و یا تطابق با حوادث و متغیرهای محیطی، تقلیل و تخفیف استعداد "دگر" سازی و طرد و افزایش آستانه تحمل نظام، بستگی دارد.

سوم) امنیت ملی را می‌توان به اعتبار هر یک از اجزاء تشکیل دهنده نظام (موارد فوق) و یا ترکیبی قراردادی از آنان، تعریف کرد. تهدیدات نیز عمدتاً موضوع تعریف و بازتعریف هستند و نه موضوع شناخت. از این رو همان‌گونه که به تعبیری وبری می‌توان تهدیدات مبتنی بر کنشهای عقلانی معطوف به هدف، ارزش، عاطفه سنت داشت، همان‌گونه نیز می‌توان از تهدیدات ناظر بر "ساختار"، "مؤلفه‌های مختلف قدرت"، "کنشگران سیاسی - اجتماعی"، "تمامیت ارضی"، و... سخن گفت. درجه فوریت و اولویت تهدیدات رابطه مستقیمی دارد با درجه تهدید شونده و مرکزیت یک نظام، بی‌تردید، بنا بر مقتضیات محیطی (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و...) حاکم بر یک سیستم و "نظام صدقی" ^۱ مسلط بر آن، مرکز ثقلها^۲ در نظامهای مختلف و

حتی در یک نظام در دوران‌های متفاوت، امری طبیعی و بدیهی جلوه می‌کند.



در بستر گفتمان تک‌گفتار پهلویسم، امنیت ملی صرفاً به مدل‌های سخت‌افزاری دلالت می‌داد. امنیت و قدرت مترادف نظامی‌گری تعریف می‌شدند. حریم "ملی" به راس هرم جامعه خلاصه شده بود. توهم "امنیت مطلق" سایه سنگین خود را بر سرتاسر این گفتمان افکنده بود. آستانه تحمل نظام محدود به "خود" یهای ثبت شده بود. استعداد "دگر" سازی و طرد نظام سیری کاملاً فزاینده داشت. دیواره امنیتی نظام شیشه‌ای تعریف شده بود و هر صدا، نوشته، تصویر و رفتار ناهمخوانی آن را به لرزه درمی‌آورد. تاکید بر یک مؤلفه قدرت جامعه را کاملاً کاریکاتوریزه کرده بود و یکی از اندامها به گونه‌ای ناهنجار رشد کرده بود و سایر اعضا نحیف و آسیب‌پذیر رها شده بودند. رژیم در گرداب یک نوع "دیالکتیک سوردل" عمیق گرفتار آمده بود، و برای مصون ماندن از تهدید خارجی به دامان خود او پناه برده بود. فضای امن نظام جایی در زیر سایه یکی از دو قدرت بزرگ ترسیم شده و در آرامش ناشی از این سایه، جزیره آرامی تصویرگردیده بود. دیری نپایید که پارادایم امنیتی شاه، ناامنی فزود. دگر درون کارگزار و پشتتاز تغییری ژرف شد. چهره چهارم قدرت (قدرتی که از زیر جوشید نه از بالا، پخش بود نه متمرکز، همه چیز و همه جا را بستر بروز و ظهور خود قرار داد، عمدتاً چهره نرم‌افزاری و پنهان داشت و نه صرفاً سخت‌افزاری و آشکار) وارد چالشی شالوده‌شکن با چهره نخست (قدرت متمرکز، فیزیکی، و متکی بر عامل انسانی) آن شد. تار و پود گفتمان کلام محور پهلوی درهم تنیده شد و بر ویرانه‌های آن گفتمانی دیگر مبتنی بر "نظام صدقی" اسلامی به منزلتی هژمونیک رسید.



محیط برآمده از انقلاب و یا از منظر دیگر، محیطی که انقلاب در آن رویدن گرفت، محیطی کاملاً ایدئولوژیک بود. ایستارها و هنجارهای ارزشی همه چیز را در خود مجذوب کرده بودند. شکل‌بندی (فرماسیون) اجتماعی دگرگون شده بود. "خود" و "دگر" تعریفی بس متفاوت یافته بودند. سویه‌های کارکردی نظام (در عرصه درون و

برون) اهدافی انقلابی را نشانه رفته بودند. مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای ایدئولوژیک داده بودند. هویت اسلامی جایگزین هویت ملی شده بود. ملتها بر جایگاه و منزلت دولتها تکیه زده بودند. "نه" بزرگ انقلاب، موازنه‌ای منفی بین دو ابرقدرت مسلط جهانی ایجاد کرده بود. تمام زنجیره‌های دفاعی - امنیتی گسلیده شده بودند. و امنیت نظام، امنیتی آرمانی تعریف شده بود.

امنیت آرمانی "حفظ" را در گرو "بسط" قرار داد. در مرکز ثقل گفتمان امنیتی، پاسداری از "ارزشها" را نشاند. به ارزشها نیز از منظری کاملا ایستاری و ایدئولوژیک نگریست. حفظ "خود" و حفظ "تمامیت ارضی" صرفا در سطح و نگاهی دوم موضوع تامل و تدبیر قرار گرفتند. برای "سیاست" نیز مصداقهای مکتبی جست و جو کرد. چهره مادی "منافع" و "مصالح" زدوده شد. "تهدیدات" به اعتبار میزان، شدت و قدرت آسیب‌زایشان نسبت به تمامیت و هویت ارزشی نظام، تعریف و طبقه‌بندی شدند. از منظری فراملی به امنیت ملی نگریسته شد و ستونهای امنیتی نظام انقلابی، جایی فراسوی مرزها و در میان جامعه بزرگ معتقدین بنا شدند. قدرت "متافیزیکی" جایگزین قدرت "فیزیکی" شد. و نهایتا رویکرد نرم‌افزارانه (امنیت مبتنی بر مشروعیت و مقبولیت نظام) به منزله رویکرد مسلط امنیتی کاملاً فضا را برای طرح رویکردهای سخت‌افزارانه تنگ کرد.

اگرچه ابعاد مختلف این نوع رویکرد تئوریزه نشده بود، لکن از آنجایی که چنین نگرشی به جامعه، سیاست و امنیت ملی اساساً درآمد طبیعی انقلاب بود و کاملاً با گفتمان و "نظام صدقی" برآمده از آن همخوانی داشت، بسادگی و به طبیعی‌ترین شکل در سطح تصمیم‌سازها و جهت‌گیرهای استراتژیک نظام رسوب کرد. تک هسته‌ای بودن (تأمین و تحفظ آرمانها بمتابه ثقل گفتمان)، راهبرد "بسط محورانه" (تاکید بر تئوری "انقلاب مستمر" در مقابل تئوری "بقاء")، جهت‌گیرهای غلیظ ایدئولوژیک (طرح دارالسلام در مقابل دارالحرب) از شاخصه‌های بارز این نوع نگرش بودند.



اما انقلاب اسلامی با تمامی وجوه و ابعاد مدرنش انقلابی بود با نام خدا. گفتمان انقلاب اسلامی نه تنها مذهب را به مثابه "دگر" ایدئولوژیک خود تعریف نکرد بلکه تار و

پودی کاملاً مذهبی یافت. انقلاب اسلامی روح جهان بی‌روح شد. (۷) انقلاب تهیدستان (۸) با تکیه بر چهره متفاوتی از قدرت یعنی چهره معنوی، روحانی و ایدئولوژیک (چهره سوم و چهارم قدرت) به شالوده‌شکنی و اسقاط قدرت پنجم نظامی جهان پرداخت. انقلاب همچنین، انقلاب دگرایدئولوژیک (اسلام) غرب بود. طنین صدایی بود که شان مرکزی و گفتمان تک‌گفتار و کلام محور غرب را به چالشی بنیان‌کن فرا خواند. نظام نوپای برآمده از انقلاب، نظم حاکم جهانی را دستخوش تغییری ژرف کرد. متغیرهای بی‌بدیلی را به محیط بین‌المللی تزریق کرد و قدرتهای بزرگ را با "تهدیدات" و "فرصتها" بی‌چند مواجه کرد. از منظر استراتژیهای امریکایی تردیدی نبود که برآیند بین تهدیدات و فرصتها، به‌طور فزاینده‌ای به نفع تهدیدات در حال تغییر بود. دیگر تردیدی نبود که می‌باید انقلاب اسلامی مهار شود و اسقاط رژیم انقلابی نیز در دستور کار قرار گیرد. جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران، برجسته‌ترین و کاراترین استراتژی طراحی شده در جهت پوشش این هدف بود.

جنگ، انگیزه‌های ناسیونالیستی و ملی ما را تا حدودی احیاء کرد. "تمامیت ارضی" و "حب وطن" (سرزمین مقدس = ام‌القری) وارد آحاد تعریفی امنیت ملی شدند. جنگ "بسط" را درگرو "حفظ" قرار داد. "حفظ" فریضه‌ای لازم و واجب واجبات شد. جنگ ما را به تدافع فراخواند، اما فرهنگ جنگ ما را به سوی تئوری بقاء نکشاند و کماکان بر انقلاب مستمر تاکید ورزیدیم. جنگ بر باور ما نشانده که راه قدس از کربلا می‌گذرد. "دگر" ما صرفاً عراق نبود، ما تمامیت کفر را در مقابل خود می‌دیدیم. جنگ بین دارالسلام بود و دارالحرب.

تئوری حفظ ام‌القری نیز در بطن و متن خود خبر از نوعی بسط می‌داد. برای حفظ ام‌القری می‌بایست هاله‌های سمپاتیک آنرا در اقصی نقاط جهان محفوظ و مربوط نگاه داشت. اندیشیدن به ام‌القری خارج از مدار علقه‌ها و پیوندهای ایدئولوژیک (آنچه یک امت را معنا می‌بخشد)، و نیز به ایدئولوژی خارج از مدار جهانشمولی و حقیقت محوری آن، مجاللی برای طرح و بحث نداشت. سعی کردیم بین "ارزشها" و "واقعیتها"، بین "هستها" و "بایدها" آشتی برقرار کنیم و منویان آرمانگرایانه خود را در بستر زمان و مکان جاری سازیم. مآلاً گفتمان امنیتی که در این دوران رویداد گرفت نه صرفاً بر محور "حفظ" بل توأمان بر دو محور "بسط" و "حفظ" استوار بود.



در کنار و همراه با جنگ، امریکا سعی کرد تا از تمامی فرصتهای ناشی از تهدید انقلاب بهره لازم را ببرد. شورای همکاری خلیج را در مقام هژمون جدید منطقه ایجاد کرد، حضور بیشتری در منطقه یافت، تسلیحات بیشتری را بفروش رسانید، وابستگی افزونتر اعراب به خود را تقویت کرد، با برجسته کردن تهدید ایران، تهدید اسرائیل را تحمل پذیر کرد و شرایط صلح اعراب و اسرائیل را بوجود آورد، حضور شورویها در منطقه را تحت الشعاع قرار داد و معضل افغانستان را در جهت منافع خود به گونه ای حل و فصل کرد، و نیرو و توان نظامی و اقتصادی دو هژمون مطرح منطقه (ایران و عراق) را به شدت تحلیل و تقلیل داد.

در هر فرض جنگ به پایان رسید. شرایط بعد از جنگ رویکردی مک نامارایی (۹) (امنیت=توسعه) را به نخبگان تصمیم ساز ما دیکته کرد. گفتمان حفظ محورانه چهره شفاف تری نسبت به آنچه در دوران جنگ بود، پیدا کرد. صیانت ذات از رهگذر رشد و توسعه مسالمت آمیز در مرکز ثقل گفتمان امنیتی ما نشست. امنیت بدون توسعه و توسعه بدون امنیت کجراهه های بیش نیستند. ایرانی آباد و آزاد و مستقل نباید ساخت تا امنیت جامعه تحقق یابد. الگوی موفق "توسعه ملی" الگوی موفق راهبرد امنیت ملی هم خواهد بود و بستر مناسب برای پیشبرد امر توسعه، چیزی جز امنیت نیست. عدم توسعه یعنی گرفتار آمدن در همان منطق دیالکتیک سوردلی (پناه بردن به قدرت خارجی برای فرار از تهدید او) که رژیم گذشته محصور آن شده بود. درآمد چنین رویکردی، گفتمان امنیتی "حفظ/رشد" محور بود که به رغم تلاطمات و تحولات نسبتاً ژرف دوران بعد از جنگ کماکان سایه سنگین خود را رهیافتها و راهبردهای سیاست داخلی و خارجی ما افکنده است.



به اعتقاد نویسنده این سطور، مشکلات اساسی در به دست دادن تعریف و راهبردی شفاف در وضعیت کنونی نظام، اساساً ناظرند بر:
اول) محیط کدر تصمیم سازی: اگرچه روح حاکم بر محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در دهه نخست انقلاب به دلایلی چند از جمله: فضای غلیظ انقلابی

وایدئولوژیک، فشردگی بیشتر صفوف، رهبریت فره مند (کاریزماتیک) امام، تهدیدات جدی درون و برون، عدم مجالی مناسب برای بروز و ظهور خطوط و مواضع مختلف سیاسی - اجتماعی، و... نسبتا شفاف و یکدست بود، اما در دهه دوم، خصوصا با پایان یافتن جنگ و رحلت امام، روند فزاینده‌ای را در کدر و چندسویه شدن محیط کلی حاکم بر جامعه شاهد هستیم. چنین محیطی مقتضیات خود را بر ذهنیت، اندیشه و رفتار نخبگان تصمیم ساز نظام تحمیل کرد و امکان ارائه تعریف و ترسیم راهبردهای امنیتی را با مشکلی جدی مواجه ساخت.

دوم) تلون و تعدد گفتمانی: مشی و منشهای گوناگون سیاسی از یکسو، و قرائتهای متفاوت و گاه متضاد از اسلام، همراه با برداشتها و تعاریف مختلف از تهدیدات و آسیب پذیرهای نظام از طرف دیگر، موجب شکل گیری گفتمانهای امنیتی بسیار متنوع و متعددی شدند که عمدتا در چارچوب های تنگ و باریک جناحی - سیاسی و یا تخصصی - حرفه‌ای گرفتار آمده بودند. (۱۰)

سوم) دو یا چند هسته‌ای (اوربیتالی) بودن مرکزیت ثقل گفتمان امنیتی: پاره‌ای از گفتمانهای امنیتی اساسا مبتنی بر یک مرکز ثقل هستند. چنانچه منافع و اهداف حیاتی دیگری وجود داشته باشد (که معمولا وجود دارد) در لایه‌های بیرونی تر نسبت به مرکز تعریف می شوند و نه در کنار آن. در این حالت تدوین رهیافتها و راهبردهای امنیتی بسیار سهل انجام می گیرد. مرکزیت ثقل گفتمان امنیتی ما، در محدودترین شکل آن، توسط دو مقوله (هسته) ناهمخوان و غیرتعریف شده نسبت به هم اشغال شدند. سعی کردیم ایده آل‌ها و آرمانها (ارزشها) را در کنار واقعیت‌های زمانه خود بنشانیم و پیوندی بین دو دیدگاه و گفتمان ایده آل محور و واقع نگر (بدون روشن کردن نقاط افتراق و اشتراک این دو) به وجود بیاوریم. تشخیص "مصلحت" های نظام که اساسا در هنگامه تقابل و تلاطم این دو رخ نموده بود، نیز در کادر ضابطه‌ای مشخص و تعریف شده جاری نشد. از این رو بنابر اقتضای زمانه و تجویزات مش و منشی خود، گاه ثقل گفتمان امنیتی را متوجه بعد نخست کردیم و گاه به توجیه "اصل" بودن بعد دوم پرداختیم. فرهنگ سیاسی دیجیتالی (صفر و صد) موجود نیز در این آشفتگی اندیشه و نظر بی تاثیر نبود. پاره‌ای از ما به پیروی محض از تئوری "مرد خردمند" و تئوری "بازیها" در حل مشکلات امنیتی خود روی آوردیم، و عده دیگرمان تئوری حصارکشی (به دور خود و ارزشهایمان، البته

آنگونه که در قرائت ما معنا می‌یافتند) را در دستور کار خود قرار دادیم.

چهارم) عدم تعین و تعریف دقیق دقایق و عناصر شکل دهنده گفتمان امنیتی: بعد از گذشت نزدیک به دو دهه از حیات نظام، هنوز سویه‌های استراتژیک امنیت ملی (بسط محوری، حفظ محوری، رشد محوری و یا ترکیبی از آنان) بر کسی روشن نیست. مضافاً این‌که مشخص نیست که می‌باید از کدامین منظر (سخت‌افزاری، نرم‌افزاری، پلورالیستی،...) به امنیت ملی نگریست، و جامعه‌ای "امن" را بر مبنای آن طراحی کرد.

پنجم) فقدان ملاکها و معیارهای مشخص و باثبات (نسبی) برای تعریف "خودی" و "دیگری" امنیتی: چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی، تاکنون نتوانسته‌ایم ملاک و معیار مشخص و شایسته‌ای برای تشخیص دوستان و دشمنان خود بیندیشیم. خصوصاً در شرایط فعلی که بسیاری از ما امپریالیسم خود را اساساً درونی تعریف کرده‌ایم و "دگر" خود را در چهره یاران سالیان انقلاب و جنگ، جستجو می‌کنیم. در عرصه خارجی نیز "خط قرمز"ها، گاه بسیار ضخیم و سترگ و گاه بسیار ظریف و متلونند. حتی زمانی خط قرمزهای ما به خطوط نارنجی، زرد و سفید تبدیل می‌شوند و مرز و ممیزه بین "خودی"، و "دیگری" را گم می‌کنیم.

ششم) فقدان تحلیل مشخص از اوضاع مشخص: ذهن فلسفی و غیرحرفه‌ای اکثر نخبگان تصمیم‌ساز امنیتی کشور، معمولاً احتیاجی به در دست داشتن "داده" و پردازش علمی آنان برای تحلیل حوادث اتفاقیه و یا پیش‌بینی و تخمین روند امور ندارد. هنر ما در آن است که نسبت به همه فعل و انفعالات ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی آگاهیم و برای تحلیل آنها اساساً احتیاجی به خبر پرورش یافته (اطلاعات) نداریم. بهره جستن از عقول منفصل را نیز چندان جایز نمی‌شماریم. کنشها و واکنشهای ما عمدتاً آغازی در پایانها دارند: زمانی که حوادث رخ داده‌اند و بحرانها حادث شده‌اند. فقدان اطلاعات و تحلیل مشخص، شرایط "عدم امکان تصمیم‌گیری"^۲ در عرصه‌های مختلف را به همراه داشته و یکنوع ناکارکردگرایی سیستمی را موجب گشته است.

هفتم) تصویر و طراحی دیواره‌ای شیشه‌ای برای "جامعه امن" خود: سیستم امنیتی ما فاقد دیواره و لایه‌های ضربه‌گیر لازم است. دیواره شیشه‌ای نظام هر صدا، نوشته،

گفتار، تصویر، رفتار و اندیشه مخالف را بشدت انعکاس می‌دهد. در چنین فضایی همه چیز می‌تواند آسیب‌پذیری و تهدید تعریف شود همه‌کس می‌تواند "دگر" ما تصویر شود. به دیگر سخن، همه چیز و همه‌کس ما را آزار می‌دهد، و در پس هر آنچه به ذائقه‌مان خوش نیاید و نتوانیم آن‌را هضم کنیم، دست توطئه‌گری را نهان می‌بینیم. معمولاً در چنین سیستم‌هایی استعداد بالقوه و بالفعل تبدیل "خودی" به "دیگری"، تبدیل اپوزسیون "محافظه‌کار" به اپوزسیون "رادیکال"، تبدیل جریانات "فردی، فرهنگی و آشکار" به جریانات "جمعی، سیاسی و پنهان" بسیار بالایی نهفته است.



تحقیقاً، جامعه ما در شرایط کنونی با محیط امنیتی کاملاً متفاوتی (حداقل در پاره‌ای عرصه‌ها) در مقایسه با دهه گذشته مواجه است. "دگر" خارجی ما عمدتاً با هدف استحاله نظام، بهره‌جستن از چهره سوم و چهارم قدرت را در دستور خود قرار داده، و "دگر" داخلی نیز بر مشی و منش مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی جدید^۱ تاکید می‌ورزد. بسیاری از دشمنان بیرونی در جرگه دوستان درآمده‌اند. سیاست تشنج‌زدایی را در دستور کار خود قرار داده‌ایم و بر دوستی با اعراب و اروپائیان اصرار می‌ورزیم. در بعد داخلی نیز به رغم فائق آمدن بر بسیاری از مشکلات سیاسی - اجتماعی، ناظر ظهور و بروز چهره‌های نوینی از آسیب‌پذیرها و تهدیدات هستیم. کارکرد تولید و بازتولید فرهنگی و ارزشی ما با کاستیهای جدی مواجه است. جامعه جوان ما در حال یکنوع دگردیسی بطئی است. مواضع جناح‌های سیاسی شفاف‌تر شده و سطح پایین تحمل سیاسی موجب افزایش چالش‌های سیاسی، خارج از قواعد مشخص بازی، شده است. جریانات و سازمان‌های گونه‌گونی با اهداف مختلف رویداد گرفته‌اند و منزلت و شان بازیگری سیاسی - اجتماعی را برای خود طلب می‌کنند. رسانه‌های بسیار متنوعی دست‌اندرکار در انداختن طرحی نو شده‌اند. قرائت‌های گوناگون از مذهب، جامعه و حکومت، مجال بیشتری برای طرح و نقد یافته‌اند. امنیت اقتصادی بیش از همیشه ذهن مردم را به خود مشغول کرده و بر روان‌شناسی فردی و اجتماعی ما تاثیر گذارده است..

ضرورت طراحی یک "جامعه امن" بر پایانه‌های روابط و مناسبات سازواره و تعریف و تحدید شده میان: "ارزشها/ ایده‌آلها" و "واقعیتها"، "منافع" و "مصالح"، "درون" و "برون"، "خودی" و "دیگری"، "فرد" و "اجتماع"، "مردم" و "دولت"، "فرهنگ" و "اقتصاد"، "مذهب" و "سیاست"، "اهداف" و "قدرت" و... بیش از همیشه اندیشه و تدبیر ما را به یاری می‌خواند. و این مهم جز در سایه باور به این اصل که "امنیت" رفیع‌ترین "ارزش" یک واحد ملی است، ممکن نیست.

یادداشتها

- ۱- نگاه کنید به مباحث میشل فوکو در این زمینه
- 2- See, Barry Buzan, **People, States, and Fear: The National Security Problem in International Relations** (UK: Wheatsheaf Books, 1983)
- ۳ - نگاه کنید به: محمدرضا تاجیک، مدخلی بر مفاهیم و دکترینهای امنیت ملی، و نیز سعید حجاریان، تحول مفهوم امنیت در جمهوری اسلامی، در توسعه و امنیت عمومی، جلد ۱ و ۲، معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور، اسفند ۱۳۵۷
- ۴ - کارکرد در این نوشته به معنا و در ابعاد پارسونزی آن یعنی: "حفظ الگو"، "نیل به هدف"، "انطباق"، "همبستگی درونی" بکار می‌رود.
- 5- See: Peter J. Katzenstein (ed.), **The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics** (New York: Columbia University Press, 1996)
- ۶ - نگاه کنید به تعریف دیوید ایستون از "سیاست"
- ۷ - عنوان مقاله میشل فوکو درباره انقلاب ایران *The Spirit of Spiritless World*
- ۸ - عنوان مقاله‌ای دیگر از فوکو درباره انقلاب ایران *The Revolution of Bear Hands*
- 9- See: McNamera R., *The Essence of Security*
- ۱۰ - بی‌تردید، عدم توفیق لازم و کافی شورای امنیت در تمرکز نظرات و تصمیم‌گیریها نیز در افزایش دامنه این تلون و تعدد بی‌تاثیر نبوده است.

